

# عدم اختلاف در قرآن، اعجاز یا دلیل؟

سید ابوالفضل موسویان<sup>۱</sup>

استادیار دانشگاه مفید

تاریخ دریافت: ۹۳/۰۸/۰۷

تاریخ تأیید: ۹۳/۱۰/۲۰

## چکیده

قرآن بر حقانیت پیامبر گرامی اسلام ﷺ در دعوی نبوت و الهی بودن قرآن، به نبود اختلاف در قرآن استناد کرده است، اما آیا نفی اختلاف می‌تواند دلیل الهی بودن این کتاب باشد؟ این چه نوع دلیلی است؟ آیا لزوماً در کتب بشری اختلاف وجود دارد؟ مراد از اختلاف چیست؟ آیا این مطلب یکی از وجوه اعجاز است، یا خود دلیلی مستقل به شمار می‌آید؟ ...

محققان دیدگاه‌های مختلفی در باره این آیه بیان کرده‌اند، از جمله: در معنای عدم اختلاف، منشأ اختلاف، نحوه تقریر پیشینیان از این مطلب، مخالفان این وجه از اعجاز و... این مقاله با بررسی مسائل فوق، به یکی از شبهاتی که اخیراً در مورد تعارض آیات توبه مطرح شده، پاسخ می‌دهد.

واژگان کلیدی: تحدی، اعجاز، عدم اختلاف در قرآن، منشأ اختلاف، نظریه صرفه، وجوه اعجاز، توبه.

## مقدمه

خداوند در برابر برخوردهای غیر منطقی مخالفان پیامبر اکرم ﷺ، آنان را به تدبیر و اندیشه در قرآن دعوت نمود تا بفهمند این کلام خداوند است نه بشر و کراراً ناباوران را به مبارزه منطقی و هموردی (تحدی) فراخواند. (ر.ک: آیات: ۳۴ سوره طور؛ ۸۸ سوره اسراء؛ ۱۳ سوره هود؛ ۳۸ سوره یونس و ۲۳ سوره بقره) و همان طور که قرآن پیش بینی نموده بود کسی را یارای مقابله با آن نبود و هموردی صورت نگرفت.

یکی از دلایل قرآن بر غیر بشری بودن این کتاب و حقانیت پیامبر ﷺ در دعوی نبوت، عدم اختلاف در آیات آن است. قرآن از همه و حتی از مخالفان نیز خواسته است در آیاتش تدبیر کنند و چون اختلافی در آن نخواهند دید، بدانند از جانب خدا نازل شده است، زیرا اگر ساخته بشر بود باید در آن اختلاف فراوانی به چشم می‌خورد. در مورد این آیه و نوع استدلال آن بحث‌هایی شده است که به آن می‌پردازیم:

1. Email: moosavian@mofidu.ac.ir

### ۱- آیه عدم اختلاف

خداوند در سوره نساء، آیه ۸۲ می‌فرماید: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْفُرْقَانَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾؛ آیا در [معانی] قرآن نمی‌اندیشند! اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند.

از ظاهر این آیه استفاده می‌شود که:

اولاً: قرآن کریم در باره اصول دین، جامعه بشری را به تحقیق و تدبر دعوت می‌کند و از راه استدلال (و نه تعبد) درباره وحی بودن قرآن با آن‌ها سخن می‌گوید.

ثانیاً: با توجه به این که مخاطب این آیه، کفار و مشرکان هستند و اگر تدبر کنند می‌یابند که در محتوای آن اختلافی نیست، روشن می‌شود که ظواهر قرآن برای همه مردم قابل فهم بوده است و گرنه، مردم چگونه بفهمند در آن اختلافی نیست؟

ثالثاً: باید با استناد به ظهورات عرفی، معلوم گردد که تناقض و تعارضی در آن نیست و گرنه، با تأویل و جمع تبرعی و دل‌بخوایی و توجیهات مختلف می‌توان بین همه کلمات متعارض و حتی کاذب را جمع نمود. (طباطبائی، ۱۳۶۱/۳:۴۷ و مظفر، ۱۴۳۰/۳:۲۳۰).

در عین حال، محققان مباحث مختلفی درباره این آیه بیان کرده‌اند، از جمله: در معنای اختلاف، عوامل اختلاف، نحوه تقریر پیشینیان از این مطلب، مخالفان این وجه از اعجاز... که در این جا به بررسی این مباحث می‌پردازیم:

### ۱-۱- معنای اختلاف

«اختلاف» از «خلف» به معنای پشت سر هم آمدن دو چیز و نشستن یکی در جای دیگری، پشت سر و تغییرآمده است. (ابن فارس، ۱۹۹۰: ذیل ماده) و نیز به معنای امتناع دو چیز از این که جای یکدیگر را بگیرند، مثل: سیاهی و سفیدی که این امتناع ذاتی آن‌هاست و مثل رفتن در جهات مختلف، (طبرسی، ۱۳۷۲/۳:۱۲۵).

و در اصطلاح، معنایی مقابل «اتفاق و سازگاری» دارد و به هر نوع تفاوت، ناهم‌گونی و ناسازگاری اطلاق می‌شود. راغب اصفهانی می‌گوید: اختلاف به معنای ناسازگاری است؛ یعنی هر کسی در فعل یا در قول، راهی غیر از راه دیگری در پیش بگیرد. و چون اختلاف در قول گاهی منجر به تنازع می‌شود، لذا اختلاف به طور استعاره به معنای نزاع و مجادله می‌آید. (راغب، ۱۴۱۲:۳۹۴).

اختلاف در کلام، یا «اختلاف تناقض» است، یا «اختلاف تفاوت». اختلاف تناقض، به این معناست که در کلمات و سخنان، تناقض در معنا وجود داشته باشد؛ مثلاً یکی، دیگری را نفی کند. اختلاف تفاوت، به این معناست که از نظر تشابه بیان و یا متانت معنا مختلف باشند. یکی متین‌تر یا محکم‌تر از دیگری باشد.

هر دو معنا می‌تواند در آیه مدنظر باشد و قدر متیقن آن، اختلاف در تعارض است، زیرا کسی که در آیه فوق به نفی اختلاف تفاوت قایل باشد به طریق اولی به نفی تناقض نیز قایل می‌باشد.

به هر حال اصل استدلال در این مورد، نفی تناقض است.

تناقض بین دو جمله شرایطی دارد؛ منطقیان گفته‌اند باید هشت وحدت را در نظر گرفت، در غیر این صورت تناقضی نخواهد بود. آن هشت وحدت در این دو بیت آمده است:

وحدت موضوع و محمول و مکان	وحدت شرط دان
وحدت شرط و اضافه، جزء و کل	قوه و فعل است، در آخر زمان

براین اساس بین جملات: «انسان، خندان است» و «اسب خندان نیست»: «انسان خندان است» و «انسان چارپا نیست»: «اگر کسوف رخ دهد نماز واجب است» و «اگر کسوف رخ ندهد نماز واجب نیست»: «انسان در روز نمی‌ترسد» و «انسان در شب می‌ترسد»: «وزن یک لیتر آب در روی زمین یک کیلوگرم است» و «وزن آن در فضای بالا مثلاً نیم کیلوگرم است» و...، تناقض نیست، زیرا دو جمله با یکدیگر از جهت موضوع یا محمول و... اختلاف دارند.

همین طور اصولیان در باب تعارض فرموده‌اند: تعارضی که ابتدائاً در جمله عام و خاص، حاکم و محکوم، وارد و مورد مشاهده می‌شود، تعارض نیست، زیرا عرف بین آن‌ها تعارض نمی‌بیند و آن‌ها را با یکدیگر جمع می‌کنند که از آن، به جمع عرفی یاد می‌کنند.

## ۲-۲- دیدگاه‌های مختلف در مورد آیه عدم اختلاف

در باره «عدم اختلاف در قرآن» اقوالی ذکر شده است:

۱- قتاده و ابن عباس آن را به معنای عدم تناقض و اختلاف از لحاظ حق و باطل می‌دانند، (همان: ۱۲۶/۳).

۲- زجاج و ابوبکر اصم نفی اختلاف را در درستی و راستی مطالب تفسیر کرده‌اند، زیرا معمولاً دروغ‌گو حافظه ندارد و مطالبش با هم اختلاف پیدا می‌کند، (طبرسی، همان و فخررازی، ۱۴۲۰: ۱۵۱/۱۰).

آیه‌الله خوئی که خود طرف دار این نظریه است در توضیح آن می‌گوید: هر انسان عاقل، مطلع و با تجربه، به خوبی می‌داند: کسی که بر پایه دروغ و افترا، تشریح و قانون‌گذاری کند یا سخن گوید، قهرآدر سخنان و قوانین وی تناقض‌هایی دیده می‌شود. مخصوصاً اگر قانون‌گذاری و دروغ‌سازی وی در مسائل و موضوعات مهم اعتقادی و اخلاقی و در اصول دقیق زندگی و در نظامات مختلف اجتماعی گسترش داشته باشد و سالیان درازی نیز به طول انجامد.

آری، هر انسان دروغ‌گو، خواه ناخواه در تناقض‌گویی و اختلاف در گفتار قرار خواهد گرفت و هیچ‌گونه راه فراری از آن نخواهد داشت، زیرا اقتضای طبیعت بشر این است، لذا در مثل آمده است: «دروغ‌گو کم حافظه است» (شیخ طوسی، بی تا: ۵۸).

چنین برداشتی، مبتنی بر این است که این دلیل قرآنی را بر اساس نظر مشرکانی بدانیم که تصور می‌کردند پیامبر این مطالب را به دروغ به خداوند نسبت می‌دهد و آن را یک دلیل عام ندانیم.

۳- ابوعلی جبائی و ابومسلم اصفهانی آن را نفی [تفاوت و] اختلاف در فصاحت و بلاغت دانسته‌اند. به این معنا که معمولاً حتی کسانی که در اوج بلاغت هستند، گاهی مطالبی می‌گویند که هیچ تناسبی با مطالب پیشین آنان ندارد. به ویژه هنگامی که مطالب طولانی داشته باشند، (طبرسی، همان: ۱۲۶/۳ و فخررازی ۱۴۲۰: ۱۵۲/۱۰).

۴- و برخی یک معنای جامع رامطرح کرده و می‌گویند: بهتر این است که همه این معانی را گرد آوریم و آن‌ها را یک‌جا از آیه، مستفاد بدانیم، زیرا هر کس با تدبر در آیه بنگرد، همه این معانی را درک می‌کند، (طبرسی، همان: ۱۲۶/۳).

علامه طباطبائی در این باره چنین می‌گوید: آیات جدید، آیات قدیم را تصدیق می‌کنند و هر یک شاهد بر آن دیگری است، بدون این که هیچ‌گونه اختلافی در آن دیده شود، نه اختلاف تناقض، به این که آیه‌ای دیگر را نفی کند و نه اختلاف تدافع که با هم سازگار نباشد و نه اختلاف تفاوت، به این که دو آیه از نظر تشابه بیان و یا متانت معنا و منظور مختلف باشند و یکی بیانی متین‌تر و رکنی محکم‌تر از دیگری داشته باشد، «کتاباً مُشَابِهاً مَثَانِي تَقْشَعْرُ مِنْهُ...»، کتابی است که الفاظش شبیه به هم، هر جزء آن با جزء دیگر شبیه است، (طباطبائی، همان: ۱۹/۵).

همان‌طور که محققان فرموده‌اند، گرچه می‌توان آیه را مطلق گرفت که همه موارد یاد شده را در بر گیرد، اما قدر متیقن آن نفی تناقض است، زیرا آنان که نفی تفاوت را نیز قابل‌اند به طریق اولی نفی تناقض را باور دارند، لذا در روایات و برداشتی که در صدر اسلام از این آیه شده است بیشتر، تناقض و تنافی معنوی آیات فهمیده شده به بعد سلبی و ایجابی این مطلب اشاره

شده است از سویی آیات را مؤید یکدیگر دانسته‌اند و از سویی هیچ گونه مخالفت و تکذیبی در آن‌ها وجود ندارد.

از پیامبر ﷺ نقل شده که فرمود: به راستی که قرآن نازل نشده است که برخی از آن، برخی دیگر را تکذیب نماید. نازل شده است تا همدیگر را تصدیق کنند، پس آنچه را شناختید به آن عمل کنید و آنچه برای شما مشتبه شد، به آن ایمان داشته باشید. [تا هنگامی که معنای آن را بفهمید]: «و إن القرآن لم ينزل ليكذب بعضه بعضا، و لكن نزل يصدق بعضه بعضا، فما عرفتم فاعملوا به و ما تشابه عليكم فآمنوا به» (سیوطی، ۱۴۰۴: ۹/۲).

و از امیرمؤمنان علیه السلام دو نکته در این باره نقل شده است:

۱- آیات قرآن یکدیگر را تأیید و تصدیق می‌کنند و تکذیب یکدیگر نمی‌کنند: «إِنَّ كِتَابَ اللَّهِ لِيُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا وَ لَا يُكَذِّبُ بَعْضُهُ بَعْضًا» (صدوق، ۱۳۹۸: ۲۵۵)

۲- بعض قرآن گواه و مؤید بعض دیگر است و اختلافی در آن نیست: «و ذكر ان الكتاب يصدق بعضه بعضا و انه لا اختلاف فيه»، (نهج البلاغه، خطبه ۱۸) و مردم نیز از این آیات همین معنا را برداشت کرده‌اند لذا عمده پرسش‌های آنان در این باره بوده است که نمونه‌هایی از آن در کتب تاریخی و روایی بیان شده است، از جمله صدوق: از سعدانی نقل می‌کند که مردی که ظاهراً مسلمان بوده است به خدمت امیرمؤمنان علیه السلام آمد و گفت من در کتاب خدا شک کردم؛ چون برخی آیات برخی دیگر را تکذیب می‌کند و سپس به آن آیات اشاره می‌کند و حضرت به او پاسخ می‌دهند، (صدوق، همان: ۲۵۵).

طبرسی در کتاب «احتجاج» نقل کرده که فرد بی‌دینی (زندیقی) خدمت امیرمؤمنان علیه السلام رسید و مواردی از اختلاف در آیات را بیان کرد و حضرت به همه آن‌ها پاسخ دادند و او قانع شد و به اسلام گروید، (طبرسی، ۱۴۰۳: ۳۵۸/۱ - ۳۵۹).

از سعید بن جبیر نقل شده است که شخصی نزد ابن عباس آمد و گفت: مواردی را در قرآن می‌یابیم که با هم سازش ندارند! ابن عباس به وی گفت: کدام است؟ آیا حدس و گمان برده‌ای؟ گفت: گمان نبرده‌ام، بلکه تناقض آشکار است، سپس موارد را شمرد و ابن عباس به آن‌ها پاسخ گفت، (سیوطی، ۱۴۱۱: ۲/ ۵۷ - ۵۸ نوع ۴۸).

و نقل شده که ابن اسحاق کندی، مشهور به فیلسوف عرب، در نیمه قرن سوم، در دوران امام حسن عسکری علیه السلام می‌خواست رساله‌ای در باره موارد تناقض قرآن جمع آوری کند که پس از استدلال امام، از این عمل منصرف شد، (ر.ک: ابن شهر آشوب، بی‌تا: ۴/ ۴۲۴).

به هر حال، در طول تاریخ شبهاتی از این دست، از سوی مخالفان مطرح شده است که عالمان، بدون هیچ نگرانی به آن‌ها پاسخ داده‌اند و نمونه لابنحلی وجود نداشته است که دستمایه مخالفان برای سرکوب اسلام گردد.

در این دوران نیز دشمنان اسلام تمام توان خود را برای سرکوب اسلام و مسلمانان به کار گرفته‌اند و در مراکز علمی و تحقیقاتی، کرسی‌های مختلفی برای تحقیق بر روی اسلام گذاشته‌اند، اما نتوانسته‌اند تناقضی در قرآن مطرح کنند که پاسخ آن داده نشود.

## ۲- نفی اختلاف، اعجاز یا دلیل

نظریات مختلفی در مورد آیه: «نفی اختلاف» بیان شده است، از جمله:

۱- سید مرتضی رحمته‌الله «نفی اختلاف» را نه دلیل و نه اعجاز می‌داند، زیرا معتقد است قرآن معجزه و خارق‌العاده نیست و در بحث اعجاز قرآن، قایل به نظریه «صرفه» است او بر این باور است که خداوند عرب را از آوردن مثل قرآن منصرف نمود و گرنه، می‌توانستند همانند آن بیاورند و عدم اختلاف را نشانه عظمت و جلالت قرآن دانسته است، نه این که نفی اختلاف در کلمات، برای بشر ممکن نباشد و می‌گوید:

این که قرآن با گستردگی مطالب، تکرار قصه‌ها و آوردن مثال‌ها، از اختلاف و تناقض سالم است، دلالت بر فضیلت بالا و مرتبه برتر آن می‌کند و نشان می‌دهد که بر کتاب‌ها و کلمات دیگران مزیت دارد، اما این که این امر منتهی به اعجاز و خرق عادت باشد، بعید است و برهانی بر این ادعا نیست؛ چون می‌بینیم که مردم در سلامت و اتقان این گونه امور متفاوت اند؛ کسانی هستند که در کلام آنان اختلال و اضطراب فراوان یافت می‌شود و کسانی هستند که نوشته‌هایشان متقن و دارای نقص کم است، پس ناشناخته نیست که کسی در بیان مطالب، تحفظ بالایی داشته و دقت و هوشیاری ویژه‌ای به کار برده باشد و هیچ اختلاف و تناقضی در کلام او یافت نشود، (سید مرتضی، ۱۳۸۲: ۱۲۴ - ۱۲۵).

ایشان بر این نکته تأکید می‌کند که با این که در کلام طولانی، بسیار دشوار و بعید است که تناقضی نباشد، اما آن را غیر ممکن - که خارق‌العاده باشد - نمی‌داند، (همان: ۱۲۵ و ۱۲۶).

وی همین نظریه را در کتاب «ذخیره» در صفحات ۴۰۳ و ۴۰۴ نیز بیان کرده است. در نقد این نظریه، افزون بر اشکالاتی که محققان به نظریه «صرفه» وارد کرده‌اند، (ر.ک: معرفت ۱۳۷/۴: ۱۴۱۱ - ۱۹۰) در مورد عدم اختلاف در قرآن، این مطلب دارای اشکالات دیگری است:

اولاً: اگر این نکته را در مقدمات برهان در نظر بگیریم که پیامبری که این کتاب را آورده، امی بوده است، این ویژگی سبب می‌شود که به طور عادی فردی درس نخوانده، نتواند بدون اختلاف و تشمت سخن بگوید.

ثانیاً: ظاهر و بلکه صریح آیه این است که خداوند در صدد استدلال بر این است که این کلام بشر نیست، در حالی که بر اساس نظریه سید مرتضی، در این آیه صرفاً به جلالت قرآن توجه داده شده و هیچ استدلالی برای حقانیت پیامبر و قرآن محسوب نمی‌شود، زیرا امکان آوردن کلمات غیر متناقض برای بشر نیز مقدور است.

افزون بر این، از چند نکته نیز در این استدلال غفلت شده است:

الف) این که مطالبی به مرور و در طول ۲۳ سال بیان شود و تجدید نظر و بازنگری در آن صورت نگیرد. آری، اگر نویسنده‌ای - آن هم در یک موضوع - در طول چند سال کتابی تألیف می‌کند و در آن اختلافی نیست. از این باب است که با آخرین ویراستاری و تجدیدنظر نهایی نویسنده همراه است و چه بسا در طول زمان تألیف، بارها مطالب جا به جا و تغییر کرده باشد.

ب) در عین حال، توجه به موضوعات مختلف نیز در پیدایش تناقض نقش بسیاری دارد.

۲- بسیاری از محققان آن را از وجوه اعجاز شمرده‌اند، (ر.ک: قاضی همدانی، ۱۴۳۰:

۱۹۵/۱؛ خوئی، بی‌تا: ۵۸؛ طباطبائی، همان: ۶۴/۱ و فخر رازی، ۱۴۲۰: ۱۰: ۱۵۱).

۳- برخی چون سیوطی با این که قایل به اعجاز قرآن است و معتقد است که ممکن نیست اختلافی در کلماتش نباشد، در عین حال «عدم اختلاف» را از وجوه اعجاز نشمرده و آن را در مقدمه بحث اعجاز آورده‌اند. (ر.ک: سیوطی، ۱۴۱۱: ۲۶۷/۲).

شاید دلیل این که این را از وجوه اعجاز ندانسته‌اند این باشد که یکی از ارکان اعجاز «تحدی» و هم‌آورد طلبی است که در این مورد بدان پرداخته نشده است و به صورت یک برهان عقلی به آن توجه شده است. (ر.ک: فضل الله، ۱۴۱۹: ۱۸۷/۱ و ۳۶۹/۷ و فخر رازی، همان: ۱۰، ۱۵۲).

یا اگر مدعی باشیم که اعجاز قرآن فقط برای همان دوره پیامبر است نه برای همه دوره‌ها، باز هم این دلیل پابرجاست و دلیلی مستقل بر حقانیت پیامبر ﷺ و قرآن است و همان طور که بارها به آن اشاره شد به صورت دلیل مطرح گردیده است.

توضیح این که در این آیه کریمه از طریق قیاس استثنایی، الهی بودن قرآن را ثابت می‌کند. «مقدم» این قیاس (لوکان من عند غیر الله؛ «اگر از جانب غیر خدا بوده است» و «تالی» آن (لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً) «قطعاً در آن اختلاف بسیاری یافت می‌شد». خداوند می‌

فرماید شما هر چه در قرآن تدبر کنید و هر چه بیشتر تفحص کنید، نه تنها اختلافی در آن نمی‌بینید، بلکه سراسر آن را هم آهنگ تر و منسجم‌تر می‌یابید، پس «تالی» قیاس که وجود اختلاف است، باطل است و اگر «تالی» باطل بود، بطلان «مقدم» نیز روشن می‌شود؛ یعنی قرآن کتاب بشری نیست، بلکه کلام الله و کتاب الله است، (جوادی آملی، ۱۳۸۷/۱: ۱۳۹).

کلمه «کثیراً» قید توضیحی است نه احترازی. منظور این است که اگر قرآن از سوی غیر خداوند بود در آن اختلاف یافت می‌شد و این اختلاف همواره بسیار بود. بنابر این، وصف «کثیراً» چنین مفهومی ندارد که اختلاف بسیار در قرآن یافت نمی‌شود و نه اختلاف اندک، لذا از قرآن انواع و اقسام اختلافات - چه کم و چه زیاد - نفی می‌گردد، (طباطبائی، همان: ۲۰/۵).

به عبارتی می‌توان گفت قید «کثیراً» گویای این است که اگر قرآن از جانب بشر می‌بود باید در آن اختلاف بسیاری یافت می‌شد و چون اختلافی در آن نیست پس از جانب بشر نیست. این بدان معنا نیست که اگر اختلاف اندک بود کار بشر نیست، زیرا کم و زیادیک امری نسبی است و اگر اختلاف اندکی نیز می‌بود، استدلال را با چالش روبرو می‌کرد. زیرا طرف مقابل می‌تواند همان را بسیار بداند.

افزون بر این که قید کثیراً این برداشت از آیه را نفی می‌کند که «آیه صرفاً نفی اختلاف از مسئله‌ای است که پیش تر به آن پرداخته شده است؛ یعنی اسناد کارها از یک سو به انسان و از سوی دیگر به خدا»، زیرا افزون بر این که با ظاهر عبارت که تمام قرآن است مغایر می‌باشد، تعبیر کثیراً برای یک مورد نادرست است.

به هر حال، قرآن همانند همه استدلال‌هایش که از بدیهیات یا فطریات استفاده می‌کند و برای همگان قابل فهم است، در این جا نیز به این امر بدیهی بر حقانیت پیامبر و الهی بودن قرآن استدلال کرده است که هر کسی بالوجدان در حالات و روحیات خود این مطلب را می‌یابد که بر اثر گذشت زمان و رشد و آگاهی و... دیدگاه‌هایش تغییر می‌کند و اگر قرآن که در طول ۲۳ سال به تدریج نازل شده، ساخته بشر بود باید در آن اختلاف بسیاری دیده می‌شد. این امری است که همه آن را می‌فهمند، چه مردم آن روزگار و چه مردم امروز، چه کسانی که به فصاحت و بلاغت آشنایند و چه کسانی که چنین نیستند. محققان با توجه به علل و عوامل اختلاف در آراء مردم عادی با تجربیاتی که در زندگی دارند به این امر واقف اند، لذا مخالفان نیز برای مبارزه با اسلام از ابتدا تا کنون - حتی غیر عرب زبان‌ها - در پی یافتن اختلاف در قرآن بوده‌اند و قرآن‌پژوهان در همه دوران‌ها با استناد به ظواهر آیات به شبهات آنان پاسخ روشن داده‌اند.



در این استدلال چهار نکته قابل تأمل است که هریک می‌تواند موجب تغییرات بسیاری در کلام گردد:

۱- قرآن تنها به یک موضوع نپرداخته، بلکه از جامعیت برخوردار است و شامل تمام مسائلی است که برای هدایت بشر مورد نیاز است، آیات قرآن در برگیرنده مسائل مختلف اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی، تاریخی، فقهی و... است. گاهی مطالبی را تکرار کرده است به ویژه در مورد قصص، لکن هر بار نکته‌ای یا نکاتی را بیان کرده که با مطالب پیشین کاملاً سازگار است.

۲- با توجه به شرایط و اوضاع و احوال فردی، اجتماعی و سیاسی متفاوت و فراز و نشیب‌های ناهم‌گون در طول ۲۳ سال نازل شده است. از آغاز بعثت و دوره تنهایی پیامبر در مکه گرفته تا دورانی که آن حضرت بر سرتاسر جزیره العرب حاکم شدند. در شرایط جنگ و صلح و در شکست و پیروزی. آیا ممکن است با این همه تحول در یک فرد، آیات اول با آیات آخرش تنافی و تناقض نداشته باشد؟ فردی که امی و درس نخوانده بوده، این همه مفاهیم عالی را بدون هیچ‌گونه اختلاف و تنافی بیان کرده باشد.

۳- با این که در طول ۲۳ سال و در شرایط متفاوت بر پیامبر نازل شد، اما هیچ بازنگری در آن صورت نگرفت و از همان ابتدا آیات و سوره آن توسط کاتبان و مردم ثبت و ضبط شده است، زیرا ممکن است مؤلفی کتابی را در طول ۲۰ یا ۳۰ سال تألیف کند، اما تا زمان انتشار بارها در آن تجدید نظر کند و آنچه در آخر کار ارائه می‌گردد، محصول آخرین بازنگری‌های اوست. به صورت تجربی نیز می‌توان دریافت که با نگارش یک نامه و پس از چند روز مراجعه به آن، در محتوا یا عبارات تغییر داده می‌شود.

علامه طباطبائی در این باره می‌گوید:

«این کتاب آسمانی که رسول خدا ﷺ آن را آورده، به تدریج نازل شده و پاره پاره و در مدت بیست و سه سال به مردم قرائت می‌شد، در حالی که در این مدت، حالات مختلف و شرایط متفاوتی پدید آمد، پاره‌ای از آن در مکه، و پاره‌ای در مدینه، پاره‌ای در شب و پاره‌ای در روز، پاره‌ای در سفر و پاره‌ای در حضر، قسمتی در حال صلح و قسمتی در حال جنگ، بخشی در روز عسرت و شکست و بخشی در حال غلبه و پیش رفت، برخی از آیاتش در حال امنیت و آرامش و برخی در حال ترس و وحشت نازل شده است. آن هم نه این که برای یک منظور نازل شده باشد، بلکه هم برای القای معارف الهیه و هم تعلیم اخلاق فاضله و هم تقنین قوانین و

احکام دینی، آن هم در همه حوایج زندگی نازل شده است و با این حال در چنین کتابی کوچک ترین اختلاف در نظم متشابهش دیده نمی‌شود، هم چنان که خودش در این باره فرموده: «کتاباً مُتَّسَابِهاً مَثانِی» کتابی که با تکرار مطالب در آن نظم متشابهش محفوظ است» (زمر، آیه ۲۳).

این از نظر اسلوب و نظم کلام، اما از نظر معارف و اصولی که در معارف بیان کرده نیز اختلافی در آن وجود ندارد، طوری نیست که یکی از معارفش با یکی دیگر متناقض و منافی باشد... اگر از ناحیه غیر خدا بود، هم نظم الفاظش از نظر زیبایی و ارزش مختلف می‌شد و هم جمله‌اش از نظر فصاحت و بلاغت متفاوت می‌گشت و هم معنا و معارفش از نظر صحت و فساد و اتقان و متانت متغیر می‌گردید، (طباطبائی، ۱۳۶۱: ۶۴/۱ - ۶۵).

۴- سرانجام اگر از کلمه اختلاف، تفاوت را نیز بفهمیم باز باید اذعان کنیم که این کار بشر نیست، زیرا معمولاً نویسندگان به تدریج مهارت پیدا می‌کنند، لذا نوشته‌های اول آنان با نوشته‌های آخرشان بسیار متفاوت است، در حالی که قرآن چنین نیست و چه بسا از نظر ادبی بتوان گفت آیات آغازین مسجع و ادیبانه تر از آیات اواخر می‌باشد.

البته روشن است که منشأ این تفاوت در بیان، مربوط به نوع مطالب است، زیرا در آیات اول به مباحث اعتقادی و در آیات آخر به مباحث فقهی پرداخته شده است و طبع بیان این مسائل، تفاوت را اقتضا می‌کند.

### ۳- عوامل اختلاف در آرای بشری

محققان عوامل مختلفی را در تغییر افکار و اندیشه‌ها و رفتار انسان مؤثر دانسته‌اند که همه آن‌ها در مورد خداوند منتفی است، مانند: (۱) رشد عقلانی؛ (۲) تحول و تکامل؛ (۳) محیط و زمینه‌های اجتماعی و (۴) جهل و نسیان.

برخی از محققان، عوامل محیطی، تحقیقات جدید و زمینه‌های اجتماعی را عامل تغییر در اندیشه و افکار انسان می‌دانند و می‌گویند:

«هیچ جنبه‌ای از کل گستره عمل یک گزاره توصیفی نیست که تحت تأثیر محیط پیرامون خود تعدیل نشود. این که هر قانون تجربی ممکن است در مواجهه با موارد نقض‌کننده کنار گذاشته شود، امری پیش پا افتاده است»، (مایکل مولکی، ۱۳۷۶: ۶۸).

وی هم چنان معتقد است: «هنگامی که مسئله حل شده‌ای به اجتماع محققان ارائه می‌گردد و کار جدیدی بر اساس آن انجام می‌شود، موضوعات بررسی - گاه فقط به میزان اندک، اما گاه نیز به شکلی اساسی - ضرورتاً تغییر خواهد کرد. حتی پس از یک دوره مختصر تحول، با

نظری به مسئله اولیه چنین تلقی خواهد شد که استدلال‌های آن راجع به اموری است که دیگر وجود ندارد، (همان: ۱۰۹).

و می‌گوید: خلاصه آن که، بر خلاف دیدگاه معیار، به نظر می‌رسد که معرفت علمی از لحاظ معنا ثابت نیست. مستقل از زمینه اجتماعی نیست و با کاربرد شیوه‌های عمدتاً مورد توافق تأییدپذیری نیز تأیید نمی‌گردد. (همان، ص ۱۱۲).

علامه طباطبائی ریشه این تحول و تغییر در بشر را در تکامل او دانسته و می‌گوید: این معنا بدیهی است، که حیات دنیا حیات مادی و قانون حاکم در آن قانون تحول و تکامل است، هیچ موجودی از موجودات و هیچ جزئی از اجزاء این عالم نیست، مگر آن که وجودش تدریجی است که از نقطه ضعف شروع می‌شود و به سوی قوت و شدت می‌رود، از نقص شروع شده، به سوی کمال می‌رود، تا هم در ذاتش و هم در توابع ذاتش و لواحق آن؛ یعنی افعال و آثارش تکامل نموده، به نقطه نهایت کمال خود برسد.

یکی از اجزاء این عالم، انسان است که همواره در تحول و تکامل است؛ هم در وجود و هم در افعال و هم در آثارش به پیش می‌رود، یکی از آثار انسانیت، آن آثاری است که با فکر و ادراک او صورت می‌گیرد، پس هیچ یک از ما انسان‌ها نیست، مگر آن که امروزش را از دیروزش کامل‌تر می‌بیند و نیز همواره در لحظه دوم، به لغزش‌هایی در افعال و در اقوالش در لحظه اول بر می‌خورد. این معنا چیزی نیست که انسانی با شعور، آن را انکار کند و در نفس خود آن را نیابد، (طباطبائی، همان: ۶۴ - ۶۵).

ایشان در مورد تأثیر محیط و تربیت می‌گویند: آزمایش‌های متوالی نشان می‌دهد محیط انسان در افکار وی تأثیرگذار است و تفاوت معلومات و افکار با تغییر منطقه و محیط زندگی، حتی در یک فرد انسانی به حسب دو زمان و به موجب اختلاف شرایط، روشن و غیر قابل انکار است. هم چنین ما می‌توانیم با تربیت‌های گوناگون در انسان، افکار گوناگون ایجاد کنیم، پس حقایق علمی، مخلوق و تابع خود ما (زندگی انسانی و اجتماعی) است و ثبوت غیر قابل تغییری ندارد، (علیزاده و...، ۱۳۸۳: ۴۵۵).

آیه‌الله معرفت، رشد فکری و عقلانی را منشأ تغییر رأی می‌داند و می‌گوید: انسان هر چند فرهیخته باشد، با گذشت زمان و رشد فکری و عقلانی و گسترش معلومات و تنوع آن، تغییر رأی می‌دهد و چه بسا آنچه در گذشته بدان عقیده داشته، نادیده بگیرد و رأیش دگرگون گردد. این تغییر و تحول در رأی و عقیده علمی، برای انسان‌ها کاملاً طبیعی می‌نماید و جای شگفتی نیست، (معرفت، ۱۴۲۳: ۲۴۹).

آیه‌الله جوادی آملی، به طور کلی جهل و نسیان را عامل تغییر افکار و اقدامات انسان می‌داند و چون در خداوند جهل و نسیان راه ندارد، پس اختلافی در سخنان او نیست. نه در قرآن و نه در دیگر کتب آسمانی. و می‌گوید: «منشأ اختلاف و ناهم آهنگی در سخن یک متکلم، یا نوشتار یک نویسنده، یا جهل است یا نسیان و یا هر دو آن. کسی که بر خلاف گذشته سخن می‌گوید، یا برای آن است که در گذشته جاهل بوده و اکنون به اشتباهش پی برده است، یا برای آن که گذشته را فراموش کرده است و یا اکنون از روی نسیان سخن می‌گوید»، (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۱۴۰).

سپس به آیاتی که علم الهی را مطرح کرده و عدم نسیان او استناد می‌کنند و می‌گویند: «چنانچه خداوند به همه چیز آگاه باشد و مثقال ذره و کوچک ترین مقداری در زمین و آسمان از او مخفی نماند، چگونه جای جهل برای او وجود دارد»، (همان: ۱۴۱).

«بنابراین، نه فقط در قرآن، بلکه در هیچ یک از کتب آسمانی نیز اختلافی وجود نداشته است و نه در خود آن‌ها و نه در مقایسه با یکدیگر و نه در بین کتب آسمانی گذشته و قرآن کریم، زیرا همگی از سوی یک خداست»، (همان: ۱۴۱).

البته روشن است که مقصود از کتب آسمانی دیگر، آن کتب نازل شده واقعی است نه کتاب‌های تحریف شده کنونی که به دست علمای سوء آن مکاتب تحریف گشته‌اند، (همان: ۱۴۲).

#### ۴- شواهد عینی بر وجود اختلاف در آرا

در این جا به عنوان نمونه به برخی از اعترافات مبنی بر تغییر در اندیشه‌ها که مبتنی بر استدلال‌های منطقی است اشاره می‌کنیم:

راسل می‌گوید: «در طی سال ۱۹۱۸ دیدگاه من در باره رویدادهای ذهنی دست خوش دیگرگونی بسیار با اهمیتی شد»، (راسل، ۱۹۸: ۱۳۸۲) وی هم چنین نامه‌ای به «فرگه» می‌نویسد و از تناقضی که در افکارش پیش آمده به او شکایت می‌کند می‌گوید: «او در پاسخ نوشت که علم حساب متزلزل شده است و این که به این نتیجه رسیده است که قانون پنجم او کاذب است. این تناقض، «فرگه» را چنان پریشان کرد که از تلاش برای استنتاج علم حساب از منطلق که تا آن هنگام بیش از همه زندگی خود را وقف آن کرده بود، دست بکشد. همچون فیثاغوریاں هنگامی که با متوافق‌ها رویارو شدند»، (همان: ۱۱۶).

این اختلاف آن گاه بیشتر و بارزتر خود را نشان می‌دهد که آثار به تدریج منتشر شود و یک باره توسط محقق، پس از تجدید نظر نهایی ارائه نگردد؛ مثلاً نویسنده کتاب «فلسفه، معرفت و

حقیقت» که آثار نیچه را منتشر کرده است، خود اذعان می‌نماید که در مورد آثار انتشار یافته که با تجدید نظر مؤلف بوده است و آثار انتشار نیافته او تفاوت فاحشی است، می‌گوید: «در همه مواردی که به نظر می‌رسد نظریات مطرح شده در میراث با آرای موجود در آثار منتشر شده نیچه در تعارض است، باید به این تعارض اشاره کرد». (نیچه ۱۳۸۰: ۹) حتی در باره آثار منتشر شده او در دو زمان چنین می‌نویسد: «انتشار کتاب «انسانی، بیش از حد انسانی» در سال ۱۸۷۸ ظاهراً معرف نقطه عطفی بارز در زندگی شخصی و رشد و تحول فکری نیچه است. تقابل موجود میان این کتاب، که در شکل و محتوا به یک سان تندرو و افراطی است، با آثار چاپ شده قبلی او بسیار چشم گیر است»، (همان: ۱۰).

فقیهان شیعه نیز در کتب اصول فقه بحثی در مورد تبدیل رأی مجتهد و وظیفه مقلدان در این باره مطرح کرده‌اند، (خمینی، بی‌تا: ۱۵۹/۲) که نشان‌دهنده تغییر رأی فقها در طول تحقیقات علمی آنان بوده است.

بدیهی است که انسان در طول زندگی بر اثر رشد علمی و کسب تجربیات و شرایط متغیر، دیدگاه‌ها و نظریات مختلفی پیدا می‌کند و ممکن نیست انسانی بر علم و تجربه‌اش افزوده گردد و هیچ تغییری در نظریاتش پدید نیاید. به ویژه اگر در دورانی واقع شود که جامعه دست خوش تغییرات بسیاری گردد که طبعاً اختلاف دیدگاه‌ها بیشتر خواهد شد. این که برخی مدعی هستند نظریاتشان در طول زمان تغییر نکرده است، یا دیدگاه‌های پیشین خود را فراموش کرده‌اند، یا در جا زده و بر علوم و تجربیات آنان افزوده نشده است و متصلبانه بر دیدگاه‌های خود پافشاری می‌کنند؛ کدام دانشمندی را می‌توان یافت که در طول زندگی علمی‌اش، دیدگاه‌های او تغییر نکرده باشد؟ شاید یکی از دلایل کسانی که تا اواخر عمر، تألیفات خود را منتشر نمی‌کنند، همین است که احساس می‌کنند مدام نظریاتشان تغییر می‌کند.

البته در پایان این بحث توجه به آنچه شهید مطهری می‌گویند ضروری است. ایشان با تفکیک ادراکات به حقیقی و اعتباری، «اعتباریات» را دست خوش تغییر و تبدیل می‌دانند، نه حقایق را و می‌گویند: «این که دانشمندان دریافته‌اند که با تغییر احتیاجات و شرایط زندگی طرز فکر و عقاید افراد یا جماعات، فرق می‌کند از طرف دیگر این دانشمندان همه افکار و ادراکات را یک جور و مانند هم پنداشته‌اند [و بین حقایق و اعتباریات فرق نگذاشته‌اند] ناچار استنباط کرده‌اند که به طور کلی، عقل و ادراکات تابع احتیاجات حیاتی است»، (مطهری، ۱۳۷۷: ۶، و اصول فلسفه و روش رئالیسم، ۳۸۱/۲).

## ۵- شبهاتی در مورد اختلاف در قرآن

در طول تاریخ محققان به شبهات مطرح در مورد اختلاف در آیات پاسخ داده‌اند؛ مفسران در ذیل آیاتی که شبهه مطرح شده به پاسخ آن‌ها پرداخته‌اند و برخی از دانشمندان بخشی از کتاب خود را به پاسخ به این شبهات اختصاص داده‌اند. آیه‌الله خوئی در کتاب: «البیان»: ۸۵ - ۹۰ به دو شبهه و آیه‌الله معرفت در کتاب شبهات و ردود: ۲۵۳ - ۲۸۶ به ۲۴ مورد از شبهه‌های مطرح پاسخ داده‌اند، سپس به شبهاتی که ابن قتیبه در کتاب «تأویل مشکل القرآن» پاسخ داده است می‌پردازند و در تکمیل آن پاسخ‌ها، استدلال‌های دیگری بیان می‌کنند (همان: ۲۸۷ - ۳۰۲).

البته کتبی نیز به طور مستقل در پاسخ به این شبهات نوشته شده است، از جمله:

«تأویل مشکل القرآن» از ابن قتیبه؛

«حقایق التأویل فی متشابه التنزیل» از سید رضی؛

«تنزیه القرآن عن المطاعن» از قاضی عبدالجبار؛

«الخرائج و الجرائح» از قطب الدین راوندی.

و اخیراً کتابی به نام «اضواء علی متشابهات القرآن» توسط استاد خلیل یاسین نگاشته شده که در آن به ۱۶۰۰ پرسش پاسخ داده است.

ما نیز در این جا به پاسخ یکی از شبهاتی که اخیراً در اینترنت مطرح شده است می‌پردازیم:

### ۵-۱- شبهه تعارض آیات توبه و پاسخ آن

یکی از شبهاتی که اخیراً مطرح شده این است که در آیات توبه چند تعارض وجود دارد:

۱- طبق آیات ۵۴ سوره انعام؛ ۱۱۹ سوره نحل و ۱۷ سوره نساء، توبه افرادی که با علم به گناه بودن یک عمل مرتکب آن شده‌اند قبول نمی‌شود، اما آیه ۱۵۳ سوره نساء خداوند توبه بنی‌اسرائیل را با آن که عالمانه مرتکب شرک شدند، قبول کرد و گناهشان را بخشید، هم چنین آیات ۸۶ - ۸۹ سوره آل عمران که توبه مرتدان را پس از دلایل روشن به ارتداد کشیده شدند، پذیرفته است.

۲- طبق آیات ۸۶ - ۸۹ سوره آل عمران توبه مرتدان پذیرفته می‌شود، اما مطابق آیه ۹۰ همین سوره، توبه این افراد هرگز پذیرفته نمی‌شود.

### ۵-۱-۱- پاسخ شبهه

در مورد اشکال نخست می‌گوییم: در آیاتی که مستشکل به آن‌ها استناد کرده و گفته است: «توبه افرادی که با علم به گناه بودن، عملی را مرتکب شده‌اند، قبول نمی‌شود» چنین تعبیری وجود ندارد، بلکه از مفهوم آن استفاده کرده است، زیرا در این آیات آمده است: «کسی که عمل زشتی را از روی جهالت انجام دهد و توبه کند، مورد قبول خداوند قرار می‌گیرد»: «یعملون السوء بجهاله؛ عملوا السوء بجهاله؛ سوء بجهاله». حال باید دید مراد از «بجهاله» در این آیات چیست و آیا می‌توان از آن مفهوم گرفت که پس اگر از روی «علم» بود توبه آنان قبول نمی‌شود؟ مسلماً یکی از اموری که هم از نظر شرع و هم از نظر عرف، رافع تکلیف است جهل به حکم می‌باشد. عقلاً می‌گویند: عقاب بالبیان قبیح است و خداوند می‌فرماید: «و ما كنا معذبين حتى نبعث رسولا»، «ما قومی را مجازات نمی‌کنیم، مگر این که پیامبری را برای آنان مبعوث کرده باشیم». و مطالب الهی به گوش آنان رسیده باشد. بنابراین، نمی‌توان جاهل به حکم را، مؤاخذه نمود و چنین فردی نه مؤاخذه می‌شود و نه نیازی به توبه دارد، در حالی که در این آیه خواسته شده است که چنین افرادی توبه کنند و توبه آنان مورد قبول است، پس مراد از جهالت در آیه چیست؟

جهل گاهی در مقابل علم به کار می‌رود و به معنای نادانی است و گاهی در مقابل عقل است. در این صورت به معنای سفاقت، غضب و غرور می‌باشد. (ابن فارس، ۱۹۹۰: ۴۸۹) استعمال جهالت به معنای دوم در کلمات بسیار است؛ مثلاً حضرت امیر علیه السلام از جهالت زمان خود این گونه تعریف می‌کنند: «ما در روزگاری زندگی می‌کنیم که بیشتر مردم آن، پیمان شکنی را زیرکی می‌گیرند و مردم نادان، عمل چنین مردمی را حسن تدبیر می‌خوانند»، (نهج البلاغه، خطبه ۴۱). بر این اساس در معنای آیه وجوهی ذکر شده است:

۱- ابن عباس و عطا و مجاهد و قتاده معتقدند: هر معصیتی که از انسان سرزند، از راه جهالت است، اگر چه از روی عمد باشد، زیرا این جهل است که انسان را به معصیت دعوت می‌کند و معصیت را در نظر او آرایش می‌دهد.

امام صادق علیه السلام در تأیید این وجه چنین استدلال کرده‌اند: هر گناهی که انسان مرتکب شود اگر چه عالم باشد، هنگامی که معصیت پروردگار در دلش خطور می‌کند، جاهل است. خداوند از قول یوسف نقل کرده است که: «هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أُخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ»، (یوسف، آیه ۸۹)؛ یعنی آیا دانستید هنگامی که جاهل بودید با یوسف و برادرش چه کردید؟

در این جا به برادران یوسف عليه السلام از آن جهت که خواستند معصیت خدا کنند، نسبت جهل داده شده است. [با این که می دانستند چه می کنند]

۲- فراء می گوید: معنای جهالت این است که آن ها به کنه کیفری که در عمل زشت است پی نبرده اند.

۳- جبائی گوید: مقصود این است که آن ها جاهل اند که عملشان گناه است. از این رو، گناه را مرتکب می شوند، ولی دلیلی اقامه می کنند که آن عمل را از صورت گناه خارج می سازد، یا از میزان قبح آن می کاهد.

رمانی این وجه را ضعیف شمرده است؛ زیرا با عقیده مفسران، مخالف و مستلزم این است که اگر کسی با علم به گناه، مرتکب گناه شود توبه اش قبول نشود، زیرا جمله: «إِنَّمَا التَّوْبَةُ...» مفید این است که توبه اختصاص به آن هایی دارد که در آیه بیان شده است.

زجاج گوید: گناه، جهالت است؛ چون انسان لذت فانی را بر لذت جاودانی ترجیح می دهد. بنابراین، آن ها در انتخابشان جاهل اند. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۳/ ۳۶).

بنابر این، می توان گفت جهل در این آیات در مقابل علم نیست، بلکه در مقابل عقل است؛ یعنی کسی که مرتکب گناهی می شود با این که به آن گناه آگاه است، اما عقل را کنار گذاشته و به هوا و هوس و غرایز عمل می کند.

علامه طباطبائی در این جا جهل را نقطه مقابل عناد و لجاجت دانسته و در توضیح آن می گوید: «منظور از این جهل همان معنای لغوی کلمه است و جهل در لغت مقابل علم است، چیزی که هست از آن جا که مردم احساس می کنند که هر عملی که از آنان صادر می شود از روی علم و اراده شان صادر می شود، و چون اراده، همواره ناشی از نوعی حب و شوق است، چه این که فعل به حسب نظر عقلا فعلی باشد که باید در مجتمع صادر شود و یا فعلی باشد که از نظر اجتماع نباید صادر شود و آن هایی که در مجتمع عقل ممیز دارند اقدام به عمل زشت نمی کنند و عملی که نزد عقلا سزاوار نیست انجام نمی دهند، از این رو، این درک و اعتقاد برایشان حاصل می شود که هر کس با انگیزه هوای نفس و دعوت شهوت با غضب مرتکب این گناهان و اعمال زشت بشود، در حقیقت، واقعیت و حقیقت امر بر او پوشیده مانده و کوران برخاسته در دلش، چشم عقلش را که ممیز بین خوبی ها و بدی ها ست پوشانده و یا به عبارت کوتاه تر، بگو دچار جهلش ساخته و به همین جهت مردم در عرف و اصطلاح خود چنین کسی را جاهل می نامند، هر چند که با نظر دقیق و علمی خود این درک نوعی علم است، اما از آن جا که علم گنه کار به زشتی گناه و علت زشتی و مذموم بودن گناه، خاصیت و اثر



علم را ندارد، چون او را از وقوع در قیح و شناعت باز نداشت، لذا بودن این علم را با نبودش یک سان شمرده‌اند، پس گنه کار در عرف و اصطلاح مردم جاهل است. آری، مردم حتی یک انسان جوان و کم تجربه را - هر قدر هم با سواد باشد - به خاطر غلبه هوا و هوس جوانی در او و ظهور عواطف و احساسات دور و درازش جاهل می‌خوانند، باز به همین جهت است که مردم را می‌بینی که مرتکب کارهای زشت را اگر از عمل خود شرمسار و از پیروی هوا و هوس و عواطف نابه جای خود خجل نباشد جاهل نمی‌نامند، بلکه او را معاند و مرتکب عمدی نامیده و یا عنوانی نظیر این‌ها به او می‌دهند.

پس با این بیان روشن شد که جهالت در اعمال زشت تنها در صورتی است که مرتکب آن دست خوش کوران هوا و شهوت و غضب شده باشد و اما در صورتی که به انگیزه عناد با حق مرتکب شده باشد، او را جاهل نمی‌دانند.

از نشانه‌های این جهل این است که وقتی کوران‌های نام برده در دل صاحبش فروکش کند و آتش شهوت یا غضب که او را وادار به ارتکاب گناه کرده بود خاموش گردد و یا مانعی پیدا شود و نگذارد آن عمل زشت را انجام دهد و یا در اثر فاصله زمانی زیاد از ارتکاب آن سرد شود و یا گذشت دوران جوانی و ضعیف شدن قوای بدنی و مزاجش او را متوجه اعمال زشتی که قبلاً کرده بسازد، جهالتش زایل گشته، عالم می‌شود و نتیجه عالم شدنش این است که از آنچه کرده و یا می‌خواسته بکند پشیمان می‌شود.

به خلاف فعلی که از روی عناد و عمد و امثال آن صادر شود که چون علت صادر شدنش طغیان هیچ یک از قوا و عواطف و میل‌های نفسانی نیست، بلکه امری است که مردم آن را در عرف و اصطلاح خود ناشی از بد ذاتی و خبث طینت و پستی فطرت می‌دانند که معلوم است با از بین رفتن طغیان قوا و هوا و هوس‌ها از بین نمی‌رود، نه سریع و نه کند، بلکه مادام که صاحبش زنده است این حالت زشت نیز زنده است و هیچ گاه صاحبش دست خوش ندامت فوری نمی‌شود، مگر آن که خدا بخواهد او را هدایت کند. بله، گاهی می‌شود که معاند و لجوج، از لجاجت و عناد و غلبه خواهی بر حق دست برداشته، در برابر حق خاضع می‌گردد و به ذلت عبودیت تن در می‌دهد، در این هنگام است که مردم کشف می‌کنند که عناد او ناشی از جهالت بوده، نه پستی فطرت و خبث ذات و در حقیقت، هر معصیتی که از آدم سر بزند جهالتی است از انسان و بنابراین، دیگر برای عنوان کلی معاند، مصداقی باقی نمی‌ماند، مگر یکی، آن هم کسی است که تا آخر عمر با داشتن سلامتی و عافیت، از عمل زشت خود دست بر ندارد، (طباطبائی، ۱۳۶۱:۲۳۹).

بنابر این، همان طور که گذشت، مراد از جهالت در این جا «عدم علم» نیست، پس نمی‌توان از آن مفهوم گرفت که اگر کسی از روی علم مرتکب خلافی شد، طبق این آیه مورد عفو و بخشش قرار نمی‌گیرد و توبه او پذیرفته نیست. تا تعارضی باشد میان این آیات و آیات توبه بنی اسرائیل و توبه مرتدان که از روی علم بوده و مورد قبول واقع شده است.

و اما پاسخ تعارض بین آیات ارتداد، در مورد قبول و عدم قبول توبه آنان:

طبق آیات ۸۶ - ۸۹ سوره آل عمران، در مورد مرتدان، خداوند در آیه ۸۹ می‌فرماید: «مگر آنان [مردانی] که از آن پس توبه کنند و به صلاح آیند، زیرا خدا آمرزنده و مهربان است.» در آیه ۹۰ می‌فرماید: «توبه کسانی که پس از ایمان آوردن کافر شدند و بر کفر خود افزودند، پذیرفته نخواهد شد. اینان گمراهانند.»

اولاً: استثنا شدن یک دسته از آن‌ها تعارض نیست، زیرا کسی نگفته است بین عام و خاص تعارض است. هر جمله عامی می‌تواند تخصیص بخورد. در آیات پیش اعلام نموده است که خداوند مرتدان را در صورتی که توبه کنند و اصلاح گردند، می‌آمرزد. در این آیه یک گروه از آنان را استثنا نموده است و آن کسانی هستند که بر کفر خود افزوده باشند: (و ازدادوا کفرا). بنابراین، هیچ تعارضی بین این آیات وجود ندارد.

اما تفسیر دیگری نیز می‌توان از آیه ارائه نمود و آن این که چون در آیه مذکور تعبیر: «لن یقبل توبتهم» با فای تفریع نیامده است، عدم پذیرش توبه آنان را منوط به ازدیاد کفر ندانست، زیرا اگر فرموده بود «فلن یقبل توبتهم» علت عدم پذیرش توبه آنان ازدیاد کفر تلقی می‌شد و چون چنین نفرموده است، پس علت عدم پذیرش توبه آنان چیز دیگری است، لذا برخی از مفسران گفته اند مفاد این آیه، خبری است و از توبه منافقانه مرتدانی خاص خبر می‌دهد، نه از این که توبه مرتد ولو این که ازدیاد کفر داشته باشند، به هیچ وجه قبول نیست، زیرا آیات توبه مطلق است و شامل چنین فردی هم اگر مخلصانه توبه کند می‌شود. آری، در این آیه صرفاً خبر از توبه منافقانه عده‌ای می‌دهد که به مکه گریخته بودند و اسامی آنان در تفاسیر ذکر شده است. آنان با هم قرار گذاشتند که اگر پیامبر ﷺ مکه را فتح کردند و پیروز شدند، به ظاهر توبه کنند و اسلام را بپذیرند و گرنه، به همان حال باقی بمانند، (بخوی، ۱۴۲۰: ۴۶۷).

شاهد بر این تفسیر ادامه آیه است که خبر از گمراهی این گروه می‌دهد «اولئک هم الضالون» در حالی که اگر کسی کافر شده و حتی بر کفر خود افزوده باشد، اگر پشیمان شود و واقعاً توبه کند، نمی‌توان نسبت ضلالت و گمراهی به او داد، پس این که نسبت گمراهی به آنان

داده شده است، دلیل بر این است که آنان توبه واقعی نکرده بودند و خداوند از آن خبر می‌دهد، (طوسی، بی تا: ۲، ۵۲۷ و فخر رازی، ۱۴۲۰: ۲۸۶).

بنابراین، هیچ تعارضی بین این آیات وجود ندارد.

### نتیجه گیری

در مجموع از مباحث گذشته می‌توان گفت:

۱. یکی از ادله حقانیت پیامبر ﷺ نبودن اختلاف در آیات قرآن است؛
۲. این دلیل بسیار بدیهی و آشکار است، زیرا همه مردم بالوجدان می‌فهمند که به تدریج افکار و اندیشه‌های آنان تغییر می‌کند؛
۳. با این استدلال و توجه به تدبر در قرآن، معلوم می‌شود که قرآن برای همگان قابل فهم است و حتی نیازی به تفسیر از بیرون آن نیست. البته با توجه و شناخت همه اصول زبان‌شناختی که در فهم یک متن لازم است و حتی بسیاری از تفاسیری که از معصومان نیز نقل شده است، با توجه به آیات دیگر بوده است؛
۴. پاسخ به شبهاتی که مطرح شده است از خود قرآن بوده و با توجه به همان اصولی است که در فهم متن لازم است. نه علوم دیگر؛
۵. اگر یکی از شرایط اعجاز را تحدی بدانیم - که چنین است - پس باید «عدم اختلاف» را دلیل الهی بودن قرآن و حقانیت پیامبر ﷺ دانست.
۶. عوامل مختلفی در تغییر اندیشه و افکار انسان نقش دارد، مانند: تحول و تکامل بشر، رشد عقلانی، تحقیقات جدید، عوامل محیطی و زمینه‌های اجتماعی جهل و نسیان؛
۷. شواهد و نمونه‌هایی از تغییر در افکار دانشمندان و اعتراف آنان به تغییر وجود دارد؛
۸. به شبهه تعارض آیات توبه، پاسخ داده شد.

### منابع

۱. قرآن.
۲. نهج البلاغه.
۳. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، المناقب، قم، مکتبه علامه، بی تا.
۴. ابن فارس، احمد، مقاییس اللغه، بیروت، دارالاسلامیه، ۱۹۹۰م.
۵. بغوی، حسین مسعود، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.

٦. جوادى آملی، عبدالله، *تفسير موضوعی قرآن*، قم، مركز نشر اسراء، ١٣٧٨.
٧. خميني، روح الله، *الرسائل*، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعيليان، بی تا.
٨. خوئی، سيدابولقاسم، *البيان في تفسير قرآن*، قم، مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئی، بی تا.
٩. راسل، برتراند، *تکامل فلسفی من*، ترجمه: نواب مقربی، تهران، صراط، ١٣٨٧.
١٠. راغب اصفهانی، حسين بن محمد، *المفردات في غريب القرآن*، بيروت، دارالعلم، ١٤١٢ق.
١١. سيد مرتضى، على بن حسين، *الموضح عن جهة اعجاز القرآن*، مشهد، مجمع البحوث الاسلاميه، ١٣٨٢ش.
١٢. سيوطی، عبدالرحمن، *الاتقان في علوم القرآن*، بيروت، دارالکتب العلميه، ١٤١١ق.
١٣. \_\_\_\_\_، *درالمنثور في تفسير المأثور*، قم، کتاب خانه آية الله مرعشی نجفی، ١٤٠٤ق.
١٤. صدوق، محمد بن علی، *التوحيد*، قم، جامعه مدرسين، ١٣٩٨ق.
١٥. طباطبائی، سيد محمد حسين، *الميزان في تفسير القرآن*، بيروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ١٣٦١ق.
١٦. طبرسی، احمد بن علی، *الاحتجاج*، مشهد، نشر مرتضى، ١٤٠٣ق.
١٧. طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البيان في تفسير القرآن*، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ١٣٧٢ش.
١٨. طوسی، محمد بن حسن، *التبيان في تفسير القرآن*، بيروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
١٩. عزيزاده و همكاران، *جامعه شناسی معرفت*، قم، مؤسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه، ١٣٨٣ش.
٢٠. رازی، محمد بن عمر، *فخرالدين، تفسير الكبير*، (مفاتيح الغيب) بيروت، داراحیاء التراث العربی، ١٤٢٠ق.
٢١. فضل الله، سيد محمد حسين، *تفسير من وحی القرآن*، بيروت، دار الملاك للطباعة و النشر، ١٤١٩ق.
٢٢. قاضی همدانی، عبدالجبار، *متشابه القرآن*، مكتبة الثقافة الدينيه، ١٤٣٠ق.
٢٣. مايكل مولكي، *علم و جامعه شناسی معرفت*، ترجمه: حسين كچويان، تهران، نشر نی، ١٣٧٦.
٢٤. مطهری، مرتضى، *مجموعه آثار*، تهران، انتشارات صدرا، ١٣٧٧ش.
٢٥. مظفر، محمدرضا، *اصول الفقه*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ج ٥، ١٤٣٠ق.
٢٦. معرفت، محمد هادی، *التمهيد في علوم القرآن*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ١٤١١ق.
٢٧. \_\_\_\_\_، *شبهات و ردود*، قم، مؤسسه التمهيد، ١٤٢٣ق.
٢٨. نیچه، فریدریش، *فلسفه، معرفت و حقیقت*، ترجمه: مراد فرهادپور، تهران، هرمس، ١٣٨٠.